

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



امیر مؤمنان علیه السلام

قال الله تبارک و تعالیٰ : «یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین» . (توبه : ۱۱۹).

ایجاد انگیزه

این ایام و لیالی منسوب به امام العارفین ، قطب السالکین ، ابوالائمہ ، اخوالرسول ، زوج البتول ، یعسوب الدین ، و امام المتّقین امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه افضل التحیة و الثناء است .
شخصیتی که دریای بی کران فضائلش هیچ انتهای ندارد ، و قله رفیع کراماتش قابل دست یافتن نیست . شخصیتی که دریای مواج فضائل و

نیکی‌هاست، امیر والایی‌هاست، خورشید بلند و درخشان عظمت‌هاست. شخصیتی که جز پیامبر کسی او را نشناخت کما این که پیامبر را جز او کسی نشناخت. شخصیتی که جان و هستی پیامبر و به تعبیر قرآن نفس رسول گرامی اسلام علیه السلام است.

نکاتی دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام و فضائل بی‌کران آن حضرت از بیان خودشان:

متن و محتوا

امیرالمؤمنین شخصیتی است که عباس عموی رسول خدا می‌گوید: من با فرزندم عبدالله بن

عباس خدمت پیامبر اکرم نشسته بودیم، دیدم وقتی علی بن ابی طالب وارد شد چهرهٔ پیامبر بشاش شد، عرض کردم: «أَتُحِبُّ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» آیا شما علی را این قدر دوست دارید؟ پیامبر اکرم فرمود: «يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لِلَّهِ أَشَدُّ حُبًّا لَهُ مِنِّي»؛ به خدا قسم، خدا بیش از همه مردمان علی را دوست دارد، محبت خدا و دوستی خدا به امیرالمؤمنین شدیدتر است. بعد فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ»، ذریهٔ هر پیغمبری در نسل خودش است؛ از نسل ابراهیم، اسماعیل و اسحاق آمده از نسل یعقوب، یوسف آمده، و از نسل داود، سلیمان آمده است. خداوند ذریهٔ هر نبی را در صلب

خودش قرار داده است. بنابراین خداوند چه قدر علی را دوست داشته که «وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ هَذَا» ذریّه و فرزندان و اوصیاء مرا از نسل علی قرار داده است. (بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۰۷؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۹۴؛ کشف الیقین، ص ۴۰۲). نه این که این امر تصادفی بوده است؛ تمام پسرهای پیامبر در کودکی از دنیا رفتند، باید زهرا بماند و با امیرالمؤمنین ازدواج کند، باید حسنین به واسطه ُ علی بن ابی طالب متولد شوند و ابناء رسول الله (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۶). بشوند. خود پیامبر فرمود: عموجان، خدا ذریّه ُ هر پیامبری را در نسل خودش قرار داد اما ذریّه ُ مرا از صلب

علی بن ابی طالب مقرر کرد. در نقل دیگری دارد
 جبرئیل به پیامبر گرامی اسلام عرض کرد: «یا
 مُحَمَّدُ وَ الَّذِی بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِیًّا إِنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ
 لِأَشَدُّ مَعْرِفَةً لَهُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ» (بحار الانوار، ج
 ۳۹، ص ۹۸؛ المناقب، ج ۲، ص ۲۳۵)؛
 آسمانیان علی را بهتر از زمینیان می‌شناسند.
 آن‌جا معرفت و محبت و دوستی امیرالمؤمنین
 قوی‌تر و شدیدتر از روی زمین است. حال چنین
 شخصیتی را چگونه انسان می‌خواهد زبان به مدح
 و ثنایش بگشاید؟! کسی که خدا و پیامبر مدح او را
 گفته است! شخصیتی که در روایت است کوبه ُ
 در ب بهشت ذکر «یا علی» است. «کوبه» آن
 چیزی است که وقتی جایی وارد می‌شوند آن را

می‌کوبند. قدیمی‌ها درهای کوبه‌ای داشتند. زنگ و کوبه، برای اطلاع‌رسانی به اهل خانه است یعنی من دارم وارد می‌شوم. معنای روایت این است که ولایت و دوستی امیرالمؤمنین شرط ورود به بهشت است.

انتظارات امیرمؤمنان از شیعیان و محبانش

انتظارات امیرالمؤمنین علیه السلام از ما شیعیان، یعنی انتظارات امیرالمؤمنین از ما به عنوان یک شیعه و پیرو چیست؟ چون همه جا ما را به عنوان شیعه می‌شناسند و این عنوان کمی نیست.

داستان

عمار دُهنی کوفی پیش قاضی آمد عمار دُهنی
شیعهٔ امام صادق است، یک مشکل دادگاهی
داشت او را پیش قاضی اَبی لَیلا آوردند. قاضی از
سنّی‌های کوفه بود، آن زمان حکومت دست اهل
سنت بود و قاضی هم از طرف اهل سنت منصوب
شده بود. جناب عمار شهادت داد، قاضی گفت:
شهادت تو به دو دلیل پذیرفته نیست، تو رافِضی
و شیعه هستی. رافِضی یعنی آن‌هایی که روش
پیغمبر و اهل سنت را کنار زده بودند. «رفض» در
لغت یعنی ترک و کنار زدن یک شیوه. قاضی
گفت: چون تو رافِضی هستی و شیوهٔ خلفا را کنار
زده‌ای و معتقد به امامت امیرالمؤمنین و ائمه
هستی لذا به این دو دلیل شهادت تو پذیرفته

نیست. او شروع کرد مثل باران اشک ریختن و گریه کردن. قاضی فکر کرد او غصه خورده است. گفت: عیبی ندارد اگر از عقیده‌ات دست برداری من خودم کمکت می‌کنم. عمار گفت: بندهٔ خدا من برای این گریه نمی‌کنم، من برای دو چیز گریه می‌کنم؛ یکی برای خودم و یکی برای تو. برای خودم گریه می‌کنم که من کجا رافضی‌ام؟! مولایم امام صادق علیه السلام فرمود: اولین کسی که این کلمهٔ رافضی را گفت فرعون بود که دربارهٔ ساحران زمان موسی به کار برد. وقتی ساحران، فرعون را ترک کردند و به آن‌ها گفت شما رافضی هستید که ترک باطل کرده‌اید. بنابراین رافضی کسی است که باطل را ترک کند. کسی است که

گناه را ترک کند . - «رفض» یعنی ترک باطل و ترک
گناه - من کی این گونه‌ام؟! این چه کلمه‌ای است که
به من می‌گویی؟! من لیاقت این واژه را ندارم . بعد
هم به من شیعه می‌گویی . شیعه ، ابراهیم بود .
شیعه اوصیاء الهی بودند . شیعه ُ امیرالمؤمنین
کسانی بودند مثل عمار و سلمان که فدایی بودند ،
من کجا و شیعه ُ امام صادق کجا؟! به من دو
عنوان داده‌ای که من با آن‌ها منطبق نیستم . اما
برای تو گریه می‌کنم که چه قدر کوردل و ناآگاه
هستی! و چه قدر با مبانی دینی و اعتقادی ناآشنا
هستی! بعد خدمت امام صادق آمد و داستان را
برای آن حضرت تعریف کرد . امام صادق علیه
السلام فرمود : والله! به خاطر این ادب خدا تمام

گناهان تو را بخشید، چون دفاع کردی. این مهم
 است، ما داشته‌ایم کسانی که همین حرف‌ها را
 می‌زدند بعد خدمت امام صادق علیه السلام
 می‌آمدند و می‌گفتند: آقا، به ما شیعه می‌گویند،
 ما را مسخره می‌کنند، ما چه کنیم؟ حضرت
 می‌فرمود: همین قدر که ادب کردید و از عنوان
 تشیع دفاع کردید، همین ادب شما باعث آمرزش
 همهٔ گناهانتان است. آیا این عنوان کمی است؟
 شیعه‌ای که پیامبر فرمود: «يَا أَبَا الْحَسَنِ هَذَا
 جَبْرَيْلُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى شِيعَتَكَ وَ
 مُجِيبِكُمْ سَبْعَ خِصَالٍ»؛ علی جان، به شیعیان و
 محبانت بشارت بده که خداوند هفت خصلت به
 آن‌ها عطا کرده است: ۱- الرَّفْقَ عِنْدَ الْمَوْتِ؛

هنگام جان دادن رفیق و همراه دارند، آرام جان
 می‌دهند. ۲- وَ الْأَنْسَ عِنْدَ الْوَحْشَةِ؛ در وحشت
 قبر مونس دارند. ۳- وَ النُّورَ عِنْدَ الظُّلْمَةِ؛ در
 تاریکی نور دارند. ۴- وَ الْأَمْنَ عِنْدَ الْفَزَعِ؛ در فریاد
 و ناله روز قیامت امنیت دارند. یکی از اسامی
 قیامت یوم‌الفرع است، فرع یعنی روز فریاد و
 ناله. قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ» (انبیا:
 ۱۰۳). ۵- وَ الْقِسْطَ عِنْدَ الْمِيزَانِ؛ عدالت در هنگام
 سنجش اعمال. ۶- وَ الْجَوَّازَ عَلَى الصِّرَاطِ؛ عبور از
 صراط دارند. ۷- وَ دُخُولَ الْجَنَّةِ قَبْلَ النَّاسِ يَسْعَى
 نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» (بحارالانوار، ج ۲۷، ص
 ۱۶۲؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۰۲؛ اعلام‌الدین، ص
 ۴۵۰)؛ و ورود به بهشت قبل از سایر مردم، و

نوری که جلوی آن‌ها را روشن می‌کند و راه درست را به آن‌ها نشان می‌دهد.

بنابر این یک شیعه با این ویژگی‌ها از آن انتظاراتی است که باید دید این انتظارات چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نمی‌خواهم مثل من زندگی کنید، نمی‌خواهم مثل من غذا بخورید، نمی‌خواهم ظاهر زندگی‌تان را با من انطباق بدهید، شما نمی‌توانید مثل من زندگی کنید، اما آن چیزی که از شما می‌خواهم این است. روایت جالب و قابل تأملی است، روایتی است که حضرت روی نکات دقیقی به ویژگی‌های شیعه و

علائم شیعه، دست گذاشته است، حال آن
ویژگی‌ها چیست؟

۱. بذل و بخشش در راه ولایت

«شِيعَتَنَا الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وِلَايَتِنَا»؛ شیعیان ما در راه
ولایت ما بذل می‌کنند؛ خرج می‌کنند؛ مایه
می‌گذارند. قبل از همین منبر با بعضی افراد فاضل
صحبت می‌کردیم که این روایت را چگونه معنا
کنیم؟ «الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وِلَايَتِنَا»؛ کسانی که در راه ما
بذل می‌کنند. دیدیم این روایت اطلاق دارد؛ یعنی
آن‌هایی که روضه می‌گیرند، مجلس می‌گیرند،
جشن می‌گیرند، چراغی برای اهل بیت روشن
می‌کنند. پرچمی برای اهل بیت می‌زنند، جانشان

را فدا می‌کنند، مالشان را فدا می‌کنند. فرمود: هر که در راه ولایت ما بذل کند و از خودش مایه بگذارد. قنبر مایه گذاشت، دِعْبِلِ خُرَاعِي از اشعارش مایه گذاشت، یک کسی مثل علامه ُ امینی از قلمش مایه می‌گذارد، کسی مؤسسه‌ای به نام امیرالمؤمنین می‌زند، به فقرا کمک می‌کند، کسی یک پرچم در خانه‌اش می‌زند، کسی روز شهادت لباس مشکی می‌پوشد. لذا این اولین ویژگی شیعه و انتظار امیرالمؤمنین است.

داستان

مورد اول: داستانی را بیان می‌کنم تا معنای «الْمُتَبَاذِلُونَ» روشن شود. نجاشی حاکم حبشه

بود، او اولین شاهی بود که به پیامبر ایمان آورد. نجاشی کسی است که وقتی از دنیا رفت، پیامبر از مدینه بر بدنش با هفت تکبیر نماز خواند. از نظر فقهی هم می‌توان برای کسی که در شهر دیگری از دنیا رفته از راه دور نماز خواند، باید رو به قبله بایستد و نماز میت بخواند. پیامبر در محل فعلی مسجد قوامه که پشت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام است در این محل بر بدن نجاشی نماز خواند. نجاشی در حبشه بود و روزهای زیادی گذشت تا خبر مرگش به پیامبر رسید، لذا وقتی پیامبر شنید برایش نماز میت خواند. نجاشی کسی بود که به مسلمان‌ها و به جعفر بن ابی طالب و دیگران پناه داد و پیامبر نیز او را

دوست داشت. وقتی او از دنیا رفت اوضاع حبشه به هم ریخت و هرج و مرج شد؛ بنابراین حکومت از دست این‌ها خارج شد. پسر نجاشی به نام ابی نِیذَر به مکه آمد و در آن جا به عنوان برده و غلام فروخته شد. در آن جا دچار مشکل و سختی شد، وقتی خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، فرمود نجاشی روزی مسلمان‌ها را تحویل گرفت و آن‌ها را تکریم کرد - در روایت داریم اگر عزیزی ذلیل شد او را تحویل بگیر. اگر غنی فقیر شد او را کمک کن. اگر عالمی لغزید سعی کن خدماتش را فراموش نکنی، و به گونه‌ای او را در مسیر بیاوری. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: پناه می‌برم به خدا از عالمی که بلغزد، از عزیزی که ذلیل

شود، از عابدی که سست شود و از غنی‌ای که فقیر شود. پسر نجاشی عزیز بوده حالا ذلیل شده، و به عنوان اسیر به مکه آمده است - حضرت پول فرستاد او را خریدند و آزادش کردند و او را به مدینه آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام مزرعه و قناتی به او داد که معروف به قنات ابی نِیذر است و او را مسئول این مزرعه و قنات گذاشت ایشان نیز ماند و از شیعیان و پیروان امیرالمؤمنین شد. اوضاع حبشه آرام شد، مردم پی بردند که اشتباه کرده‌اند نباید با حکومت مخالفت می‌کردند. گفتند دوباره حکومت را به آل نجاشی برگردانیم. وقتی فهمیدند پسر نجاشی به حجاز رفته، هیئتی از حبشه به مدینه پیش ابی نِیذر

آمدند، آن‌ها عذرخواهی و اصرار کردند که برگرد
ما تاج پادشاهی را دوباره بر سر تو بگذاریم، و
حکومتی را که مال پدرت بود به تو برگردانیم. او
گفت بر نمی‌گردم عظمتی که از امیرالمؤمنین علیه
السلام دیده‌ام او را رها نمی‌کنم، هر کسی را که
می‌خواهید خودتان برای کشور انتخاب کنید، و
برنگشت.

مورد دوم: پسر هارون الرشید، قاسم، پدرش را
رها کرد و به بصره آمد و کارگری می‌کرد. به خاطر
علاقه‌ای که به امیرالمؤمنین و اهل بیت داشت،
گفت نان هارون الرشید را نمی‌خورم و حکومت را
از او نمی‌پذیرم (ستاره‌های فضیلت، ج ۲، ص

(۵۳۳). یک وقت بذل در ولایت این است که مسئولیت را رها کنی. گاهی بذل در ولایت این است که از آن‌ها دفاع کنی. گاهی بذل در ولایت این است که جلسه بگیری.

مورد سوم: سید حمیری شیعه نیست، پیرو امام صادق علیه السلام نیست، او کیسانی مذهب است و محمد حنفیه را امام می‌داند. امام صادق علیه السلام با او صحبت کرد و او را عوض کرد، او شیعه شد و از عقیده‌اش برگشت. این بذل است؛ بازگشت از یک عقیدهٔ باطل (کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۴۹؛ الامالی للطوسی، ص ۴۳). و بازگشت از یک حکومت ستمگر. یکی نیز مثل

ابن سَکّیت در راه محبت امیرالمؤمنین زبانش از حلقش کشیده می‌شود. کمیل در سن ۹۰ سالگی پیش حجاج، جانش را فدا کرد و در راه محبت امیرالمؤمنین به شهادت رسید.

امیرالمؤمنین امیر والایی‌ها، امیر نیکی‌ها، قلهٔ رفیع کرامت از من و شما انتظار دارد، فرمود: من نمی‌خواهم مثل من زندگی کنید، من نمی‌خواهم مثل من لباس بپوشید ولی شیعهٔ ما هفت ویژگی دارد: «الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وِلَايَتِنَا» در راه ولایت ما خرج می‌کند و مایه می‌گذارد.

مورد چهارم: ذریح مُحارَبی پیش امام صادق آمد و گفت: آقا وقتی من ثواب زیارت امام حسین را

بیان می‌کنم مسخره‌ام می‌کنند، فرزندانم مرا دست می‌اندازند. حضرت فرمود: «یا ذَرِيحُ دَعِ النَّاسَ يَذْهَبُونَ حَيْثُ شَاءُوا»؛ مردم را رها کن و با ما باش، خداوند به زائرین امام حسین مباحثات می‌کند تو وظیفه‌ات را انجام بده (بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۵؛ کامل‌الزیارات، ص ۱۴۳). یک وقت باید آبرو بگذارد، یک وقت باید تمسخر را تحمل کند. وقتی به بعضی کشورها مثل عربستان می‌رویم این‌ها کم به ما حرف بد می‌زنند؟! کم به ما ناسزا می‌گویند؟! کم به ما توهین می‌کنند؟! این‌ها به خود امیرالمؤمنین و ائمه نیز گفته می‌شد. لذا فرمود: شیعه باید از آبرو و جان و مالش برای ولایت ما بذل کند.

۲. رفاقت به خاطر ولایت

«الْمُتَحَابُّونَ فِي مَوَدَّتِنَا»؛ شیعه‌های ما با هم رفیق‌اند. در روایت نیز داریم در بهشت مقامی است که مال «متحابین» است، متحابین به باب تفاعل که می‌رود به معنای دوستی دو طرفه است؛ یعنی محبت و دوستی آن‌ها به یکدیگر به خاطر خدا و ولایت ماست، لذا بغض و کینه از یکدیگر ندارند.

۳. احیاء اوامر اهل بیت

صف سوم: «الْمُتَزَاوِرُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا»؛ شیعه‌های ما به زیارت یکدیگر می‌روند و دور هم

می‌نشینند، برای این‌که امر ما را احیا کنند، برای این‌که حدیث‌های ما را احیا کنند، برای این‌که قصه‌های زندگی ما و تاریخ ما را احیا کنند. امام صادق می‌فرماید: با پدرم راه افتادیم وقتی بین قبر و منبر رسول الله پیامبر صلی الله علیه و آله و السلام رسیدیم جمعی از دوستان پدرم در آن جا بودند، پدرم نزد آن‌ها ایستاد و سلام کرد و فرمود: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكُمْ وَ أُحِبُّ رِيحَكُمْ وَ أَرْوَاحَكُمْ» (بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۴۶؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۱؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۹۰). جلسه‌ای که در آن حدیث ما را می‌خوانید بوی عطری دارد به خدا قسم ما آن عطر را دوست داریم، ما ارواح شما را دوست داریم. در

جلسات که می‌نشینیم و حدیث می‌خوانیم این جلسات احیای امر است. بعضی‌ها می‌خواهند این جلسات را کم‌رنگ کنند. شخصی به امام صادق گفت: آقا، گاهی ما سه نفر دور هم می‌نشینیم. امام صادق فرمود: اگر سه نفر دور هم نشستید معادل شما از آسمان فرشته می‌آید و وقتی که دعا می‌کنید آن فرشته‌ها برای شما آمین می‌گویند. این احیاء امر است.

داستان

یکی از شیعیان امام صادق علیه السلام به یکی از بلاد شرک رفته بود تا آنجا تبلیغ کند و مردم را به سوی اهل بیت دعوت کند. همه آنها

مشرک بودند. او خدمت امام صادق آمد و عرض کرد: آقا، آن جا دلم می‌گیرد؛ وقتی در مدینه بودم شما را می‌دیدیم و پیش شما می‌آمدم. رفقا و دوستان دور هم جمع می‌شدیم، اما آن جا که می‌روم غریب و تنها هستم با این حال تحمل می‌کنم اما یابن رسول الله، اگر در غربت بمیرم چه کنم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «حُسْرَتَ أُمَّةٍ وَحَدَكُ»؛ اگر تو در آن جا از دنیا بروی یک امت محسوب می‌شوی. تو یک نفر، در آن جا یک امت هستی؛ اما به یک شرط: «تَذَكُّرُ أَمْرِنَا»، حدیث ما را برای مردم بخوانی، «و تَدْعُو إِلَيْهِ» (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۸۸؛ بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۲۹؛ بشارة المصطفی، ص ۶۸)، و

مردم را به سوی ما دعوت کنی، اگر این کار را
بکنی تو یک امت هستی.

پس سومین ویژگی شیعیان ما این است که دور
هم می‌نشینند و احیاء امر ما را می‌کنند.

داستان

در حالات شهید سید محمدباقر صدر، اعلی الله
مقامه الشریف، نقل می‌کنند که ایشان می‌گوید:
من شب‌ها به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام
می‌رفتم، بعد از نماز وقتی حرم کمی خلوت می‌شد
یک گوشه می‌نشستم، و بحث‌های علمی که
می‌خواستم فردا درس بگویم با خود تکرار

می‌کردم. کم‌کم، احساس کردم معنویت حرم امیرالمؤمنین و نورانیت امیرالمؤمنین به من کمک می‌کند. در هر بحثی که وارد می‌شدم یک فضاهاى جدیدی برایم باز می‌شد. ایشان می‌فرماید هیچ کس هم از این جریان خبر نداشت فقط خودم می‌دانستم. یکی دو هفته گذشت دیگر نتوانستم آن جا بروم، برنامه‌ام به هم خورد. یک شب یکی از خانم‌های فامیل منزل ما آمد، او هیچ خبری هم از جایی نداشت، گفت: آقای صدر، دیشب امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم، فرمودند برو به سید باقر بگو که چرا دیگر نمی‌آیی درست را تحویل بدهی؟ چرا دیگر نمی‌آیی آن‌جا درست را بیان کنی. بلافاصله

متوجه شدم که آقا تا این حد عنایت دارد. او می‌گوید من اصلاً تو این فضا نبودم، پیش خودم می‌گفتم حالا یک فرصتی پیش آمده آنجا می‌روم، اما دیدم آقا حتی به تکرار و مذاکرهٔ درس علمی من در آنجا عنایت و توجه دارد.

فرمود: «الْمُتَزَاوِرُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا»، شیعیان ما به زیارت هم می‌روند و دور هم جمع می‌شوند. وای بر آن زیارت‌هایی که در آن‌ها گناه باشد! وای به آن رفت و آمدهایی که در آن‌ها معصیت باشد! وای بر آن جلساتی که از آن‌ها بوی تعفن گناه برخیزد! آن جلسات را شیطان اداره می‌کند. خداوند به شیطان قدرتی داده، به خاطر این که

تعادل بین معنویت و غرایز انسان باشد. برای
 این که خلقت و آفرینش شیطان لازمهٔ رشد
 است. انسان در تضادهاست که طرفش را پیدا
 می کند. دو لبهٔ جادهٔ مستقیم است، جادهٔ
 بی لبه خطر دارد. صراط مستقیم از بی راهه‌هاست
 که روشن می شود. شیطان بی راهه‌ای است که
 تشخیص صراط مستقیم با دوری از راه شیطان
 ممکن می شود. خدا می فرماید: شیطان قدرتی
 دارد که «لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ» (انعام: ۱۲۱) به
 اولیائش وحی می کند. این وحی، وحی اصطلاحی
 نیست؛ یعنی الهام می کند، دل را تسخیر می کند.
 این آیهٔ قرآن است که «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ
 أَوْلِيَائِهِمْ»؛ شیاطین می توانند دل‌هایی را تسخیر

کنند. «شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (اسراء: ۶۴).
 می‌توانند در اولاد و مال انسان شریک شوند.
 می‌توانند واسطهٔ منفی شوند. البته خدا در قرآن
 می‌فرماید: «لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا
 وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (نحل: ۹۹)؛ کسانی که به
 خداوند ایمان دارند و توکل بر او می‌کنند شیطان
 هیچ تسلطی بر آنها ندارد. عزیزان، انتظارات
 امیرالمؤمنین از ما چیست؟ سوم: «الْمُتَزَاوِرُونَ فِي
 إِحْيَاءِ أَمْرِنَا»، به زیارت هم بروید، جلسه برگزار
 کنید و امر ما را احیا کنید.

۴. در عصبانیت ظلم نکردن

چهارم: «الَّذِينَ إِنِ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا»، شیعیان ما
وقتی عصبانی می‌شوند، و برایشان ناراحتی پیش
می‌آید به قیمت ناراحتی ظلم و ستم نمی‌کنند. به
قول معروف از کوره در نمی‌روند.

داستان

مورد اول: یکی از اصحاب امیرالمؤمنین «حجر بن
عدی» و «عمر بن حمق» است که حضرت آن‌ها را
خیلی دوست داشت. می‌دانید یکی از ویژگی‌های
امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که خوبی‌های
دوستانش را یاد می‌کرد. گاهی به مسجد کوفه
می‌آمد و دست به محاسنش می‌کشید به
خصوص در اواخر عمرش. بعد از صفین اشک

می ریخت و می فرمود: «أَيْنَ عَمَّارٍ؟ وَ أَيْنَ ابْنِ
التَّيْهَانِ؟ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَ أَيْنَ إِخْوَانِي»؛
برادران من کجا هستید؟ همه آن‌ها را یاد می کرد. از
سقیفه که بیرون آمد فریاد زد: «وَأَجْعَفَرَاهُ! وَ لَأَ
جَعْفَرَ لِي الْيَوْمَ»؛ برادرم جعفر کجایی؟ اگر امروز
بودی به علی این تعرض نمی شد. «وَأَحْمَزَتَاهُ! وَ لَأَ
حَمَزَةَ لِي الْيَوْمَ» (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۲۴؛
شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۰۹). مؤمن باید
از خوبی‌ها یاد کند، قرآن نیز می فرماید: «وَأَذْكُرُوا
نِعْمَةَ اللَّهِ» (مائده: ۷). یکی از نشانه‌های مروت
این است که انسان نیکی‌های دیگران را ذکر کند.
امیرالمؤمنین کنار قبر عمر بن حَمِيق آمد و از او
تجلیل کرد، از حُجْر تجلیل کرد. در صفین شنید

که «حُجْر» و «عمر بن حَمِیق» یک مقداری عصبانی شده‌اند و به سپاه معاویه ناسزا گفته‌اند، هر دوی آن‌ها را خواست و فرمود: علی دوست ندارد کسی را سب کنید و فحش و ناسزا بدهید. خداوند لعن را در قرآن آورده است، لعن یعنی اعلام بَرائت و بیزاری. اما برای نفی دشمن فحش جایز نیست، ولو طرف مقابلت یزید و شمر است. فحش فحش است، حرف زشت زشت است، شما لعن کن و مظالمشان را مطرح کن. اما گاهی انسان می‌شنود بعضی‌ها به این قیمت‌ها فحش می‌دهند. حضرت فرمود: حُجْر و عَمْر دوست ندارم شما سَبَّاب باشید. فرمود شما بروید مظالم آن‌ها را مطرح کنید تا مردم آن‌ها را بشناسند. شما بروید

بدی‌های آن‌ها را بگوئید، یکی از ویژگی‌های شیعیان ما این است که عفو دارند و غضب که می‌کنند ظلم نمی‌کنند.

مورد دوم: امیرالمؤمنین علیه السلام در کوچه‌های کوفه راه می‌رفت، کنیزی را دید که نشسته و گریه می‌کند. به قول جرج جُرداق مسیحی که می‌گوید امیرالمؤمنین اقیانوسی است که اگر کوه‌ها در آن می‌افتاد هیچ کوهی او را متلاطم نمی‌کرد. اگر کُرّه‌ای در میان این اقیانوس می‌افتاد موج بر نمی‌داشت. امیرالمؤمنین اقیانوسی است که با هیچ ضربه‌ای موج بر نمی‌داشت و استوار بود، اما تنها چیزی که این اقیانوس را متلاطم

می‌کرد اشک یتیم و غریب و درمانده بود. نمی‌توانست اشک ببیند، حضرت کنار این کنیز آمد و فرمود: چرا اشک می‌ریزی؟ گفت: آقا، اربابم دو درهم به من پول داد تا خرما بخرم حال که خرما خریده‌ام و به خانه برده‌ام می‌گوید خرمایش خوب نیست ببر و آن‌ها را پس بده. پیش مغازه‌دار که رفتم آن‌ها را پس نگرفت. - کاسب‌های عزیز، بعضی اوقات اقاله کردن ثواب دارد، من فروشگاه‌های را می‌شناسم که پشت مغازه نوشته: جنس فروخته شده پس گرفته می‌شود. پیش خود گفتم شاید اشتباه کرده و نونش افتاده است. از او سؤال کردم، گفت: نه آقا، من از بس ثواب اقاله و برگشت جنس را می‌دانم این کار را

کرده‌ام. البته ایشان پارچه فروش است، بعضی از
 جنس‌ها را می‌شود اقاله کرد. اقاله کردن ثواب
 دارد، روایت داریم پیامبر فرمود: خدا به
 آدم‌های سهل البیع و سهل الشعراء برکت
 می‌دهد. (قال رسول الله: بَارَكَ اللهُ عَلَى سَهْلِ
 الْبَيْعِ سَهْلِ الشَّرَاءِ سَهْلِ الْقَضَاءِ سَهْلِ الْإِقْتِضَاءِ.
 (التهذيب، ج ۷، ص ۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷،
 ص ۴۵۰)). یعنی زود می‌خرند و زود
 می‌فروشند. خیلی ناخن خشک و حساس نیستند.
 روایت داریم خداوند به انسان‌هایی که زود
 می‌پذیرند برکت می‌دهد. قصابی مقداری گوشت
 به خانمی داد، خانم گفت: این گوشت کم است. او
 گفت: مطابق پولت است. امام صادق فرمودند:

امیر المؤمنین علیه السلام از آن جا رد می‌شد، به قصاب گفت: به او مقداری زیادتر بده، درست است که مطابق پولش است اما این مقدار آن‌ها را تأمین نمی‌کند، تو به او گوشت بیشتری بده خدا به تو برکت بیشتری می‌دهد. (کافی، ج ۵، ص ۱۵۲؛ الفیه، ج ۳، ص ۱۹۶). همیشه که نباید سر ترازو مطابق هم باشد، نباید عقربه‌اش دقیق باشد. گاهی یک خانم هزار تومان آورده که برای فرزندانش گوشت بخرد، درست است که هزار تومان گوشت نمی‌دهند اما اگر شما به او کمک کنی خدا به زندگی‌ات برکت می‌دهد. همیشه حساب دو دو تا، چهار تا نیست. خدا فضل دارد، عدل دارد او «يَجِبُ الْمُحْسِنِينَ» (بقره: ۱۹۵) است.

«اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (مائده: ۸) نیز هست. در دین جود، ایثار، عدل، فضل و احسان نیز آمده است. اینها نکاتی است که باید توجه بشود. امیرالمؤمنین به کنیز فرمود: بیا برویم. او را به مغازه‌ای خرمافروشی برد. فرمود: آقا، این خرماها را از این کنیز پس بگیر، این تقصیر ندارد، کاره‌ای نیست فقط واسطه است. صاحب مغازه خیلی ناراحت شد، دستش رابه طرف سینه^۰ امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و مشتی به سینه^۰ حضرت زد و حضرت را به عقب پرتاب کرد. امیرالمؤمنین ایستاد، عده‌ای که آن اطراف بودند، حضرت را شناختند به صاحب مغازه گفتند: فلانی، می‌دانی به سینه^۰ چه کسی دست

زدی؟! این قهرمان احد و خندق است. عمر بن
 عبدودها از مقابلش گریختند! چه کار کردی؟! یک
 مرتبه رنگش تغییر کرد، گفت: آقا اشتباه کردم،
 نفهمیدم. سرش را پایین انداخت. آقا فرمودند:
 من از تو گذشتم قصاص هم نمی‌کنم اما یک شرط
 دارد: «مَا أَرْضَانِي عَنكَ إِنْ أَصْلَحْتَ أَمْرَكَ»
 (بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۴۸؛ المناقب، ج ۲، ص
 ۱۱۲) این که روش خود را اصلاح کنی و تکرار
 نکنی، اگر روش کارت را اصلاح کردی من از تو
 راضی هستم و از تو می‌گذرم. بنابراین چهارمین
 صفت پیروان امیرالمؤمنین این است که «إِنْ
 غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا». و انتظار آقا از ما این است که
 وقتی غضبناک شدیم ظلم نکنیم.

۵. اسراف نکردن در حال خشنودی

صفت پنجم: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «وَإِنْ رَضُوا لَمْ يَسْرِفُوا»؛ شیعیان ما. وقتی در حال خشنودی هستند اسراف نمی‌کنند؛ یعنی در جشن‌ها غلو نمی‌کند، در خرجش اسراف نمی‌کند، در حالت خشنودی از گناه استفاده نمی‌کند.

۶. همسایه‌داری

صفت ششم: «بَرَكَهٌ عَلَى مَنْ جَاوَرُوا»؛ با همسایه مهربانند. این‌ها کسانی هستند که با همسایه با رفق و مدارا رفتار می‌کنند.

۷. اخلاق نیکو با رفقا

صفت هفتم: «سَلِّمْ لِمَنْ خَالَطُوا» (قال
اميرالمؤمنين: «شِيعَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وِلَايَتِنَا،
الْمُتَحَابُّونَ فِي مَوَدَّتِنَا، الْمُتَزَاوِرُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا؛
الَّذِينَ إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا، وَإِنْ رَضُوا لَمْ يَسْرِفُوا،
بَرَكَهٌ عَلَى مَنْ جَاوَرُوا، سَلِّمْ لِمَنْ خَالَطُوا. (الكافي،
ج ۲۳۶؛ وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۱۹۰؛
بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۹۰))؛ با دوستانشان
نرمخو و با مسالمت، و در آسایش زندگی
می‌کنند. این‌ها انتظارات آقا امیرالمؤمنین علیه
السلام از شیعیانشان است. شبی حضرت در
نخلستان‌های کوفه می‌رفت، متوجه شد که از
پشت سرش صدای پا می‌آید، امیرالمؤمنین
ایستاد فرمود: «مَنْ أَنْتُمْ؟» شما چه کسی هستید؟

گفتند: «نَحْنُ شِيعَتُكَ»؛ آقا، ما شیعیان شما هستیم. حضرت نگاهی به قیافهٔ آنها انداخت و فرمود: «لَا أَرَى عَلَيْكُمْ سِيْمَاءَ الشَّيْعَةِ» (آنهُ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ كَانَتْ لَيْلَةً قَمْرَاءَ فَأَمَّ الْجَبَّانَةَ وَ لَحِقَهُ جَمَاعَةٌ يَقْفُونَ أَثْرَهُ فَوَقَفَ ثُمَّ قَالَ مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا نَحْنُ شِيعَتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَفَرَّسَ فِي وُجُوهِهِمْ ثُمَّ قَالَ فَمَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ سِيْمَاءَ الشَّيْعَةِ قَالُوا وَ مَا سِيْمَاءُ الشَّيْعَةِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهْرِ عُمَشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ حُدْبُ الظُّهُورِ مِنَ الْقِيَامِ خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ ذُبْلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهْرِ عَلَى وُجُوهِهِمْ غَبْرَةٌ الْخَاشِعِينَ (الارشاد، ج ۱، ص ۲۳۷؛ جامع الاخبار، ص ۳۵))؛ من که هر

چه نگاه می‌کنم قیافه‌ٔ شما به شیعیان نمی‌خورد،
اصلاً چهره‌ٔ شیعه به شما نمی‌بینم. عزیزان، شما
روایاتی را که درباره‌ٔ شیعه است آن‌ها را ببینید،
اگر انسان بخواهد واقعاً شیعه باشد کار خیلی
مشکلی است.

ادعای شیعه بودن در محضر امام رضا علیه
السلام

شیعیان مدینه خدمت امام رضا علیه السلام
آمدند، دو ماه امام رضا علیه السلام آن‌ها را راه
نداد. بعد از اصرار زیاد وقتی خدمت آقا رسیدند،
گفتند: آقا، ما شیعه‌ٔ پدرتان علی هستیم.
فرمود: صبر کنید شما محبّ ما هستید، حسن و

حسین شیعه بودند، سلمان شیعه بود، ابوذر شیعه بود، مقداد و عمار شیعه بودند که هیچ‌گونه مخالفت با دستورات آن بزرگوار نمی‌کردند. ولی شما می‌گویید ما شیعه هستیم و در بیشتر کارها با دستورات آن حضرت مخالفت می‌کنید. ادعای شیعه بودن ادعای بالا و مهمی است. (بحارالانوار، ج ۶۸ ع ۱۵۶) همان‌گونه که امیرالمؤمنین فرمودند: ما از شما هفت انتظار داریم: در راه ولایت ما بذل کنید. به خاطر ما دوست باشید. به زیارت هم بروید، دور هم جمع شوید و امر ما را احیا کنید. هنگام غضب ظلم نکنید. هنگام رضایت اسرف نکنید. با همسایه

مراقب و دوست باشید. و نسبت به دوستانتان
سلم و نرمخویی داشته باشید.

خدایا به عظمت امیر نیکی‌ها، اقیانوس کرامت‌ها،
و قلۀ رفیع عظمت امیرالمؤمنین قسمت
می‌دهیم به همهٔ ما صفات شیعه، و هم جوایز و
جایگاهی که برای شیعه در قیامت ذکر کردی
عنایت بفرما.

گریز و روضه

امیرالمؤمنین در ماه رمضان آخر هر روز مهمان
یکی از فرزندان خودشان می‌شدند و سه چهار
لقمه هم بیشتر میل نمی‌کردند وقتی فرزندان

عرض می‌کردند یا علی چرا این قدر کم غذا میل می‌فرمایید؟ می‌فرمودند: روزهای آخر عمرم است می‌خواهم با شکم خالی خدا را ملاقات بکنم. شب نوزدهم مهمان دختر گرانقدرشان ام‌کلثوم علیها السلام بودند ام‌کلثوم می‌گوید حضرت نماز می‌خواندند من افطار را آوردم. مقداری نمک و شیر و نان جو در سفره گذاشتم. حضرت بعد از نماز نگاهی به سفره افطار کردند و شروع کردند به گریه کردن، فرمودند: دخترم چه وقت دیدی که من در سر یک سفره دو نوع غذا بخورم. من دست به این سفره دراز نمی‌کنم مگر این که یک رقم از خورشت‌ها را برداری. ام‌کلثوم می‌گوید من ظرف شیر را برداشتم حضرت مقداری نان

جو با نمک میل کردند. بعد از صرف غذا فرمودند: دخترم هر کس در دنیا خوشی‌اش بیشتر باشد موقوف او طولانی‌تر خواهد بود و هر کس دست و بال او کمتر باشد آنجا هم راحت‌تر خواهد بود. آن شب پدرم حال عجیبی داشت گاهی مشغول نماز بودند و گاهی به حیاط خانه می‌آمد و به آسمان نگاه می‌کرد گریه می‌کرد و می‌گفت به خدا قسم به من دروغ گفته نشده است و من هم دروغ نمی‌گویم، امشب همان شبی است که خداوند و پیامبر به من وعده داده‌اند. گاهی هم می‌فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». گاهی هم می‌فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ» (الکافی / شیخ کلینی / ج ۴ / ص: ۴۱ باب الوقوف علی الصفا

و الدعاء). خدایا مرگ را بر علی مبارک بگردان.
گاهی هم می فرمودند: «لا حول و لا قوه الا با الله
العلی العظیم». آقا تا سحر دائم حالت تضرع و راز
و نیاز داشتند. اما موقعی که مؤذن آقا اذان گفت،
آقا آماده رفتن به مسجد شدند. عرض کردیم آقا
امشب کس دیگری بروند بهتر است. فرمودند:
نه، خودم باید بروم. وارد حیاط منزل که شدند
مرغابی هایی که در منزل بودند آمدند با پر و
بالشان حائل شدند جلوی آقا ایستادند. حضرت
فرمودند: مرغابی ها را رها کنید این ها صیحه
کننده هایی هستند که نوحه کنندگانی از پس
خواهند داشت. حضرت ام کلثوم فرمودند: پدر
جان چرا فال بد می زنید. آقا فرمودند: حرف

حقی است که بر زبان من جاری شده فال بد نیست. دخترم به این مرغابی‌ها آب و دانه حسابی بده یا این‌ها را در علفزار رها کن تا از رزق آزاد استفاده کنند. با دخترشان خداحافظی کردند آمدند از در بیرون بروند کمر بند مولا به حلقهٔ در گیر کرد و کمر بند مولا باز شد.

یعنی این درهم می‌گوید یا علی امشب به مسجد برو. حضرت کمر بندشان را بستند و فرمودند

«اشدُّ حَيَازِمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَأَقِيكَ» (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد / شيخ مفيد / ج ۱ / ص: ۱۱ في معرفته بنقض ابن ملجم البيعة للإمام عليه السلام...)

علی کمر بندت را برای مرگ محکم ببند که به زودی مرگ را ملاقات خواهی کرد. وقتی آقا امام حسن علیه السلام آمدند ام کلثوم علیها السلام گفت امشب پدر همه‌اش صحبت مرگ می‌کند. امام حسن علیه السلام آمدند دنبال پدر رفتند و عرض کردند آقا جان کس دیگری را بفرستید. آقا فرمودند: نه، خودم باید بروم نماز بخوانم. امام حسن علیه السلام عرض کردند آقا جان پس اجازه بدهید که من هم دنبال شما بیایم. آقا فرمود: حسنم به حقی که بر تو دارم برگرد برو خانه، آقا نمی‌خواستند آن واقعه دلخراش جلوی چشم امام حسن علیه السلام اتفاق بیفتد. قسم

دادند امام حسن را برگردند. آمدند حضرت وارد مسجد شدند بالای مأذنه مسجد کوفه رفتند.

صدای اذان امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی بلند شد صدای دلربایش به همه خانه‌های کوفه می‌رسید. برای آخرین بار مردم کوفه صدای مولا را شنیدند. «الله اکبر الله اکبر». آقا بعد از اذان از مأذنه پایین آمدند و تا خفته‌ها را برای نماز بیدار کنند. رسیدند به آن نانجیب که شمشیر زهر آلود را زیر لباس‌هایش پنهان کرده بود و به صورت و رو روی زمین مسجد خوابیده بود. حضرت علی علیه السلام ابن ملجم لعنة الله علیه را بلند کردند فرمودند: بلند شو برای نماز، قصد و نیتی در

خاطرت هست نزدیک است آسمان‌ها بر هم
بریزند و کوه‌ها متلاشی بشوند. بعد آمدند در
محراب مسجد مشغول نافله صبح شدند. آن
نانجیب ملعون ازل و ابد آمد خودش را در گوشه
محراب مخفی کرد. وقتی آقا پیشانی‌اش را از
سجده بلند کرد آن نانجیب چنان ضربتی به فرق
و پیشانی آقا زد که یک وقت ناله آقا بلند شد
«فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» (بحار الأنوار / مجلسی / ج
۴۲ / ص: ۲۹ باب ۱۲۷ - کیفیة شهادته ع و
وصیته....). به پروردگار کعبه رستگار شدم. یک
وقت جبرئیل در آسمان ندا داد

«تَهَدَّمَتْ وَ اللّٰهُ اَرْكَانُ الْهُدٰى وَ اَنْطَمَسَتْ وَ اللّٰهُ
اَعْلَامُ التَّقٰى قُتِلَ اِبْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰى قُتِلَ عَلٰى
الْمُرْتَضٰى قَتَلَهُ اَشَقٰى الْاَشَقِيَاءِ» (بحار الأنوار /
مجلسى / ج ٤٢ / ص : ٢٨٥ باب ١٢٧ - كيفية
شهادته ع و وصيته .

«لا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم». «وَ سَيَعْلَمُ
الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (الشعراء / ٢٢٧)